

# A SURVEY ON THE NATIVE ELEMENTS AND ANALYSIS OF THE NATIVISM APPROACH IN THE SUVASHUN ROMANCE

HOSEINALI QOBADI<sup>1</sup>, AYŞE SOSAR<sup>2</sup>, GOLAMHOSEIN  
GHOLAMHOSEINZADE<sup>3</sup>, MOSTAFA GORJI<sup>4</sup>

## ABSTRACT

Nations' literature has a close relation to their society. Assuming that literature (specifically the section related to story literature) is a symbol of the races' national identity and may demonstrate their various intellectual and cultural system as well as their morality, we have attempted in this research to study the native elements of the *Suvashun romance* through an analytical-descriptive method and in a critical discussion analysis framework, and based on which to describe and analyze the Iranian religious, geographic, social, cultural and historical characteristics in contemporary era. In consideration of the native and nativism elements as a nation's distinct characteristics, the authors' emphasis would be on the two elements of religion and nationality. By the nativism term we mean a set of national and religious identifying factors which distinct the Iranian culture from other cultures. Religion and sect contains belief and deed-based concepts and traditions in one hand; and nationality with its indices such as territory, home, ceremonies and folklore, language attendance, culture attendance, morality, as well as native beliefs and values, on the other hand form the Iranian identity. They will be our research base in considering the Suvashun romance.

**Keywords:** Suvashun, Simin Daneshvar, Native literature, Nativism, Iranian story literature.

1-Associate professor of the Farsi language and literature- Tarbiat Modares University;

2- PhD student of the Farsi language and literature- Tarbiat Modares University;

3- Associate professor of the Farsi language and literature- Tarbiat Modares University;

4- Associate professor of the Farsi language and literature- Payame Nur University

بررسی عناصر بومی و تحلیل رویکرد بومی گرایی در رمان «سوشون»

دکتر حسینعلی قبادی\*، عایشه سوسار\*\*، دکتر غلامحسین غلامحسین زاده\*\*\*، دکتر

مصطفی گرگی\*\*\*\*

---

\* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس  
\*\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس  
\*\*\* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

### چکیده

ادبیات ملتها پیوند و ارتباط تنگاتنگی با جامعه آنان دارد. با این مفروض که ادبیات (به ویژه آن بخشی که به ادبیات داستانی اختصاص دارد) نمودی از هویت ملی اقوام است و بسان آینه ای می تواند نظام فکری و فرهنگی جوامع را نشان داده، جلوه های مختلف از زندگی، آداب و رسوم و سجایای اخلاقی آنها را منعکس سازد؛ در این تحقیق سعی بر این می شود با استفاده از روش توصیفی- تحلیلی در چهارچوب تحلیل گفتمان انتقادی با بررسی عناصر بومی رمان « سووشون» به توصیف و تحلیل ویژگی های تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، جغرافیایی و دینی ایرانیان در دوره ماصر پرداخته شود. در بررسی مجموعه عناصر بومی و بومی گرایی که وجه تمایز یک ملت از ملل دیگر است، تأکید نگارندگان بر دو عنصر مذهب و ملیت خواهد بود. بومی گرایی در این متن مجموعه عناصر و عوامل هویت بخش مذهبی و ملی است که ممیز فرهنگ ایرانی از سایر فرهنگ‌هاست. دین و مذهب شامل مفاهیم اعتقادی، مضامین ناظر بر اعمال، آداب و رسوم خاص از یک سو و ملیت با ویژگی و شاخصه‌هایی چون وطن و سرزمین، آیین و رسوم، توجه به زبان، توجه به فرهنگ عامه، مسائل اخلاقی و باورهای بومی و ارزشی از سوی دیگر که عناصر هویت بخش ایرانی است، مبنای کار در بررسی و تحلیل رمان، قرار خواهد گرفت.

واژگان کلیدی: سووشون، سیمین دانشور، ادبیات بومی، بومی گرایی، ادبیات داستانی ایران

### مقدمه

واژه بومی *native* در واژه نامه ها به معانی، سر زمین، ناحیه، زمین، جا، مأوا، مرز و... آمده است و بومی نیز آنچه که منسوب به یکی از این معانی یعنی منسوب به بوم، اهل محل و اهل ناحیه معنا شده است. این واژه در زبان انگلیسی با کلمه *nation* هم ریشه است و به معانی خالص، دست نخورده، طبیعی، اصیل و قومی که در محل واحد ساکن است، آمده است و اما، بومی گرایی که مترادف مفاهیم نظیر « محلی گرایی» و « قوم گرایی» به کار رفته است، رابطه نزدیکی با هویت و فرهنگ ملی دارد و شاید یکی از جلوه های بارز هویت خواهی باشد که می توان آن را در برابر «غیر گرایی» که در فرهنگ سیاسی شرق همان «غرب گرایی» است؛ تعریف کرد. بومی گرایی اغلب تمایل و گرایش به فرهنگ بومی و حفظ ارزشها و هنجارهای خودی جهت مقاومت در برابر فرهنگ «غیر» دارد. در واقع یک عکس العمل است. عکس العملی در مقابل یک تهدید. تهدید فرهنگ، مرزها و منافع ملی از سوی استعمار که نخبگان آن اجتماع را به تقدیس فرهنگ بومی خود و تقبیح غیر وادار می سازد. (مختاری اصفهانی، محمدی، ۱۳۷۸: ۳۶۸)

بومی گرایی با باورهای مقاومت در برابر فرهنگ غیر پذیری، ارج نهادن به هویت اصیل و راستین قومی خویش آرزوی بازگشت به سنت فرهنگی بومی، پیوند دارد. گفتمانهای متفاوت بومی گرا در تلاش برای حراست از یک سنت سالم، کلاسیک، پیشا استعماری و بومی در صدد اجتناب از تأثیرات فرهنگ جاری و فرهنگ عامه پسند در عصر تجدد بوده اند. (عمرانی، ش، ۱۸۱: ۴)

بومی گرایی در آغاز به عنوان تجلی ناس سم فرهنگی استعمار ستیز با نقد امپریالیسم و نفی اروپا مداری و در جهت اصالت بخشی به ساختار علمی و اجتماعی جوامع غیر غربی، جهانشمولی و تاریخمندی رهیافتهای اندیشه غربی را مورد تردید قرار داد. (پین، ۱۳۸۲: ۶۳۹) در واقع « بومی گرایی مولود شرایط رقت بار استعماری و فضای پر مشقت دوران استعمار زدایی پس از جنگ جهانی دوم جهانی است. این مکتب بیانگر واکنشی فرهنگی از سوی بسیاری از روشنفکران جهان سوم، از آسیای جنوب شرقی گرفته تا منطقه کارائیب بود که مشتاق آن بودند بر سر استقلال تازه یافته خویش تأکید ورزند. هواداران بومی گرایی مصر بودند تا به بندگی فکری خویش پایان بخشند

و حلقه های زنجیز حقارتی را که برای سالیان بر گردن آنها بسته شده بود، بدرند.» (بروجردی، ۱۳۷۸: ۳۰)

بومی گرایی را هم در سطح متن و هم در سطح آگاهی سیاسی باید پاسخی به اروپا مداری و استعمار تلقی کرد. به عبارت دیگر بومی گرایی تنها یک مقاومت روشنفکران جهان سوم نیست؛ بلکه «گفتمانی است که با ایجاد زیر ساختی شناخت شناسانه و هستی شناختی که غالباً به نفی هر آنچه غیر بومی و غیر سنتی است می پردازد و خواهان باز آوردن یا تداوم ارزشهای اصیل و بومی فرهنگی می باشد. تخریب ملی، سنتی و قومی ساختار زیستی قشرها اجتماعی در پوشش تجدد جهانی سبب رویکرد رو به تزیاید جوامع به بومی گرایی شده که با اصالت بخشی به «خود بومی» زیر ساختی نو برای مفهوم «تجدد» در جایگاه یک کلیت و نه ساختاری ذهنی فراهم آورده است.» (عمرانی، ش؛ ۱۸۱: ۴)

### ادبیات بومی و بومی گرا

ادبیات بومی و بومی گرایی هم دارای معنای وسیع و هم دارای معنای محدود است. در معنای وسیع به ادبیات موجود در سرزمینی گفته می شود که در آن فرهنگی دیگر تسلط پیدا کرده و به لحاظ سیاسی و نظامی چیره شده است. «مهم ترین تفاوت واژگان بومی گرایی و بومی در این است که نوع اخیر (بومی) تنها به معرفی عناصر مربوط به یک بوم و سرزمین اکتفا می کند. در حالی که بومی گرایی یک واکنش و تقابل است که غالباً در مقابل ادبیات و گفتمان غالب ادبی بالیده و تکوین می یابد. به عبارت دیگر ادبیاتی است کاملاً ارادی و خود آگاه که می توان آن را یک جریان *current* قلمداد کرد.» (گرچی، ۱۳۸۶: ۳۶)

ادبیات بومی در کنار ادبیات اقلیمی *local literature* (محلی یا منطقه ای) قرار دارد و گاه در مقابل آن جای می گیرد. ادبیات اقلیمی، ادبیاتی است که در منطقه ای خاص به وجود آمده و به شناخت شرایط طبیعی و محیطی بخشی از جغرافیا یا شناخت و تبیین عناصر خاصی از قبیل گویشها، لهجه های محلی و کاربرد واژگان، اصطلاحات و ترکیبات خاص یک منطقه و یا توصیف شیوه زندگی، نوع پوشش خوراک و... ناحیه ای می پردازد. بازتاب برخی از ویژگی های محیط بومی و آداب و رسوم و مسایل مربوط به زندگی روستاییان و دهقانان یک منطقه خاص و حال و هوای خاص اقلیمی و روستایی در این نوع ادبیات، منجر شده است که در تعریف دیگر از آن به عنوان ادبیات روستایی *rural literature* یاد شود. باید توجه داشت که «ادبیات بومی و اقلیمی بیش از آن که از نظر مفهومی تفاوت داشته باشند از نظر تعیین نوع مصداق از هم جدا می شوند. به عبارت دیگر نسبت این دو در یک نظر از نوع عموم و خصوص مطلق (جزء و کل) بوده و می توان ادبیات اقلیمی را از جنس ادبیات بومی دانست. یعنی هر ادبیاتی از نوع اقلیمی می تواند از جنس بومی هم باشد؛ ولی هر ادبیات مربوط به ادبیات بومی نمی تواند الزاماً از نوع ادبیات اقلیمی باشد. چرا که در ادبیات اقلیمی تکیه صرف بر عامل جغرافیا و آب و خاک است در حالی که ادبیات بومی وسیع تر از نوع اقلیمی بوده و به تمام شرایط فرهنگی، زندگی اجتماعی و طبیعی مردم، نقل و انتقال و حتی جغرافیا و... اطلاق می شود. (همان)

### «سوشون» در یک نگاه فراگیر

«سوشون» معروف ترین اثر داستانی دانشور و از جمله رمانهای برجسته ادبیات معاصر ایران است که اقبال تام و مقبولیت عام یافته، شهرت و اعتبار فراوانی برای نویسنده اش به ارمغان آورده است. این اثر پس از اولین چاپ در سال ۱۳۴۸ تا کنون ۱۶ بار تجدید چاپ شده و به چندین زبان زنده دنیا از جمله انگلیسی، روسی و ژاپنی ترجمه شده است.

عنوان داستان «سوشون»، دلالت بر رسمی می کند که بر اساس روایت ملی و اسطوره ای ایرانی برای یاد بود قتل سیاوش (یکی از قهرمانان شاهنامه) بر پا می شده است که این روز یاد بود را سیاوشان (سیاوش + ان نسبت) می خوانند. رمان بدان علت سوشون نام گرفته است که شخصیت اول داستان (یوسف) که مثل سیاوش سر بلند و آزاد است به صورت ناجوانمردانه و مظلومانه مثل

سیاوش کشته می شود و سوگ او «سوشون» دیگر است. سیمین دانشور خود در توضیح واژه «سوشون» می گوید: «سوشون به فتح سین، شکسته شده یا تلفظ محلی «سیاوشان» است و به معنای زاری کردن به سوگ سیاوش است. چون شیرازی ها سیاوش را به فتح او تلفظ می کنند؛ بنا بر این تعزیه سیاوش را هم «سوشون» به فتح سین می گویند؛ اما «سوشون» به ضم واو اول و فتح واو دوم هم غلط نیست. چرا که در تهران سیاوش می گویند. به ضم هر دوی واو. اما چون صحنه اصلی رمان در شیراز است و تعزیه را هم تا مدت ها در ممسنی و بیشتر اطرافگاه های عشایر برگزار می کردند و «سوشون» را به فتح سین تلفظ می کردند؛ غرض خود من هم همین تلفظ است. سه بار این تعزیه را دیدم و هر بار وقتی سر بریده سیاوش در طشت به حرف می آمد و می گفت: «جدا کردن رأس منیرم» بر ستم هایی که بر مردم ایران رفته گریسته ام.» (کیهان، ۱۳۶۰: ۱۶)

در باره نوع رمان «سوشون» دیدگاه های مختلف وجود دارد. برخی منتقدان آن را رمان اجتماعی، برخی تاریخی - سیاسی برخی نیز رمزی و فلسفی دانسته اند. اظهارات خود دانشور هم جنبه رمزی و فلسفی داستان را تأیید و تصدیق می کند. او می گوید: «من بیست و نهم مرداد یوسف را کشتیم در حالی که مقصودم بیست و هشت مرداد سقوط مصدق بود. این را فقط جلال فهمید و گفت عوضش کن.» (به نقل از گلشیری، ۱۳۷۶: ۷۱) وی در ادامه اذعان می دارد: «می خواستم یک رمان فلسفی بنویسم و خواستم بگویم که زندگی تکرار می شود و تاریخ تکرار می شود. خواستم منعکس بکنم که بخیای تعمید و امام حسین (ع) سرنوشت مشابه دارد و سیاوش و یوسف هم همینطور. هر چند یوسف هنوز یک انسان اسطوره ای نیست. خواستم بگویم سهراب فردوسی و ملک سهراب هم یکی هستند و اولی را پدر کشت و دومی را جامعه پدر سالار» (همان: ۱۷۴)

«سوشون» را به طور کلی می توان یک رمان رئالیستی دانست که شخصیت ها و محیط داستانی آن زنده و ملموس و از بسیاری جهات واقع نما است. «سوشون» یک اثر رئالیستی است. بعضی از عناصر مشروط (رؤیا، قصه، افسانه) که به طور ماهرانه در داستان به کار گرفته شده است، به خواننده کمک می کند که به مفهوم فلسفی و اخلاقی و تاریخی کتاب پی ببرد.» (دکمیسراف، ۱۳۸۳: ۳۲۱-۳۲۷) رئالیستی بودن «سوشون» به این معنا نیست که این رمان تمام ویژگی ها و خصوصیات سبک رئالیستی را دارا است؛ بلکه در بین مکاتب ادبی بیشتر به این شیوه نزدیک تر است.

«سوشون» اولین رمان ایرانی است که یک زن آن را نگاشته و داستان از نگاه قهرمان زن آن دیده و روایت شده است که به نوبه خود می تواند یکی از دلایل توجه و عنایت مخاطبان به این رمان باشد. عنصر مبارزه و ایستادگی در برابر خواسته های بیگانگان که در تمام این رمان به چشم می خورد، یکی از دلایل جذب مخاطب است. بویژه آنکه این مسأله از دیدگاه یک زن روایت می شود. زنی که در جامعه، مظلوم واقع شده در این رمان صدایش را بلند می کند و به گوش مردم می رساند. دانشور در یکی از مصاحبه های خود در باره دلیل اقبال فراوان مردم به «سوشون» می گوید: «در سطح رمان اشاره ی مرثیه وار به جلال و پیش بینی مرگش هست؛ اما در ژرفنا، زاری بر سوگ سیاوش، زاری بر ملت ایران است. مروری بر تاریخ ایران نشان می دهد که کشور ما چهار راه حوادث بوده، هر که آمده، لگدی به ما زده و تا مدت ها نرفته... در «سوشون» به ایهام بر داغ های مردم ایران گریستم؛ اما امید هم داده ام.» (کیهان، ۱۳۶۰: ۱۶)

موضوع «سوشون» داستان زندگی زری و یوسف (دو شخصیت اصلی) و شرح مسایل و قضایای اجتماعی سیاسی نیمه اول دهه بیست (۱۳۲۲) اواخر جنگ جهانی دوم، حاکم بر ناحیه فارس است. ماجراهای ۳۰۴ صفحه ای رمان از ۲۳ قسمت تشکیل شده است که به شیوه دانای کل محدود به ذهن زری روایت می شود و در برخی از فصول اول شخص که با تک گوئیها همراه شده است. روایت «سوشون» - اگرچه یکسان نیست - یکدست است و منسجم. به فراخور موقعیتها زبان اوج می گیرد و فرود می آید. متناسب با گسترش طرح از گره افکنی های لازم برخوردار می شود و گاه روایت ایرانی آن به شیوه های مدرن غربی آمیخته می شود تا جنبه های روانی شخصیتها بهتر نماینده شود؛ اما مهم این است که هیچ گاه نویسنده در این امر افراط نمی کند و با مهارت از

پس آن بر می آید. (غلامی، ۱۳۸۳: ۴۰۹) موضوع و درونمایهٔ رمان چند وجهی است هم از مسایل زنان سخن می گوید و هم از مبارزهٔ ملی و آزادیخواهانه. پایان داستان با مرگ قهرمان داستان همراه است و به ظاهر شکست او، اما نویسنده با شگردی هنرمندانه روح امید و مقاومت و قیام را به خواننده می دهد. (عسگری، ۱۳۸۷: ۱۷۷)

یکی از ویژگی های بارز رمان «سوشون» پرداخت ماهرانه عناصر داستانی در سراسر آن است که برجستگی فنی به رمان بخشیده است. طرح و پیرنگ که ترتیب منظم و سببی حوادث است و بر علت معلول ساخته می شود در داستان رعایت شده است. شخصیت های رمان چنان ملموس و واقعی اند که نمونه آنها را می توان در دنیای خارج از داستان مشاهده نمود. آنها «با قدرت مشاهدهٔ دقیق ترسیم شده اند؛ آنقدر مشخص اند که هر یک روحیه و عملکرد گروه اجتماعی معینی را مجسم می کنند. البته هیچ یک در حد تیپ نمی مانند، همه شان فردیت خاص دارند و به آسانی از یکدیگر تمیز داده می شوند.» (میر عابدینی، ۴۷۴)

گفتگو عنصری دیگری است که نویسنده برای پیش برد داستان و پرداخت بهتر شخصیت ها از آن استفاده کرده است. گفتگوهای دو سویه و تک سویه «سوشون» بسیار زیبا خلق شده اند. جواب ها و گفتگو ها بسیار روشن و صریح و متناسب با شخصیت هاست. در مجموع استفاده از گفتگو های مفید و مناسب رمان در شخصیت پردازی موفق آن نقش بسزا ایفا کرده است. تصویر سازی و توصیف محیط از جمله عوامل مؤثری است که به غیر از ملموس جلوه دادن داستان به شخصیت پردازی آن نیز کمک می رساند. دانشور در طراحی و آفرینش صحنه در «سوشون» دقت و تأملی بسیار داشته و در روایت خود از هر دو نوع صحنه بهره جسته است. او محیط و زمینه را مناسب با حال و هوای داستان و مؤثر بر رفتار و کردار شخصیت ها به وجود آورده است. برخی از صحنه های داستان متضمن معنای عمیق و نمادین است که در واقع برای نشان دادن احساسات و خیالات شخصیت اصلی فراهم شده است. محیط «سوشون» در بر دارندهٔ عناصر اقلیمی و اوضاع سیاسی و اجتماعی حاکم بر شهر شیراز و مردم آن است. همچنین به انسانهایی که در آن هستند ویژگی هایی خاص می بخشد.

با در نظر گرفتن دیدگاه ها و نظریات مختلف می توان رمان «سوشون» را سر فصل نوینی در ادبیات مدرن فارسی دانست که نه تنها یکی از بهترین آثار ادبیات داستانی ایران در دهه ی چهل؛ بلکه یکی از بهترین آثار ادب فارسی معاصر، در یک صده ی اخیر به حساب آورد که همواره با شنیدن نام و یاد نویسنده اش این رمان معروف و محبوب در یاد ها متبادر می شود.

### خلاصهٔ داستان

یوسف با همسرش زری (زهره)، سه فرزند (خسرو، مینا و مرجان) و خواهر بزرگتر خود (عمه خانم) در یک باغ بزرگ و مجلل زندگی می کند. او علاوه بر برخورداری از ثروت فراوان انسانی است مردم دوست و حق طلب که با بیگانگان و حکومت وابسته به آنان رابطهٔ خوبی ندارد. داستان با رفتن یوسف و همسرش به جشن عقد کنان دختر حاکم شیراز آغاز می شود. شهر شیراز همانند دیگر نقاط جنوبی ایران در آن زمان تحت نفوذ و سلطهٔ انگلیسی هاست. اعیان و اشراف شهر و فرماندهان و سران قشون انگلیسی هم به جشن دعوت شده اند. در این جشن سرجنت زینگر افسر انگلیسی - که قبلاً فروشندهٔ چرخهای خیاطی سینگر بوده - نیز حضور دارد و سعی می کند یوسف را راضی کند محصولات خود را برای مصرف ارتش انگلیس به آنها بفروشد. یوسف که خان روشنفکر و متکی به ارزشهای بومی است، تن به این کار نمی دهد. مصمم است محصول خود را برای مردم شهر که در معرض خطر قحطی قرار دارند، نگه دارد. برخورد تند و تحقیر آمیز او با سران انگلیسی، زری را به شدت نگران می کند و سعی می کند با رفتار مسالمت آمیز یوسف را آرام کند. ابوالقاسم خان برادر یوسف با بیگانگان سازش دارد و برای به دست آوردن پست و مقام همواره سعی دارد یوسف را راضی کند که محصولش را به انگلیسی ها بفروشد. یوسف به هیچ عنوان زیر بار نمی رود و سرانجام با توطئهٔ انگلیسیها کشته می شود. مراسم تشییع جنازهٔ او به

راهپیمایی شکوه‌مندی تبدیل می‌شود. شهر به حالت تعطیل در می‌آید و نیروهای دولتی از تشییع جنازه جلوگیری می‌کنند. خانواده اش مجبور می‌شوند جنازه یوسف را شبانه به خاک بسپارند.

### بررسی عناصر بومی و تحلیل رویکرد بومی گرایانه در «سووشون»

سیمین دانشور با خصوصیات فردی و گرایشهای فکری خود به عنوان یک نویسنده و روشنفکر در جریان تمامی تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ادبی زمان خویش حضور داشته از نزدیک شاهد حوادث و جریانهای روزگارش بوده و آنها را در آثار خود انعکاس داده است. او در داستان هایش نسبت به تحولات سیاسی و اجتماعی به ویژه انسان معاصر، نگاهی ویژه و خاص دارد که نشان دهنده جهان بینی و نگرش وی است. نگاه سیمین دانشور در مقایسه با دیگر نویسندگان این اهمیت و ویژگی را دارد که بر همه جنبه های زندگی انسان و جامعه ایرانی نظر داشته است و این شاید بدان دلیل باشد که به قول خودش به دنبال هیچ حزب و ایدئولوژی خاص نرفته؛ بلکه سعی بر آن داشته تا آزادانه نسبت به همه جریان ها فکر کند. «... من هیچگاه عضو حزب سیاسی نشدم. چرا که نمی خواستم دنیا را از پشت یک عینک خاص ببینم. این در سیرت من نیست. می خواهم بدون عینک دنیا را ببینم و همه چیز را هم ببینم ... به نظر من آدم نباید خودش را به یک ایدئولوژی سیاسی بفروشد. بخصوص یک نویسنده. من نمی توانم در دام ایدئولوژی بیفتم. ایدئولوژی ها مثل موج می آیند و می روند...» (میلانی، ۱۳۸۳: ۱۰۰۰) البته او با اینکه خود را از بحث و جنجالهای سیاسی دور نگه داشته، ولی نتوانسته است کاملا از جهانی بینی فلسفی و سیاسی زمان خود جدا باشد و خواه نا خواه جو سیاسی حاکم بر اطرافیان در نوشته های او انعکاس یافته است. در حقیقت دانشور بر خلاف همسرش جلال آل احمد که در تمام عمرش همواره غرق سیاست بوده و تا آخر عمر در این راه تلاش کرده؛ هیچ وقت عضو حزب یا گروه خاص نبوده است، اما او در «سووشون» همان افکار و عقاید را ترویج و تبلیغ می کند که آل احمد در زندگی و آثارش از آنها دفاع کرده است: وطن پرستی، پشتیبانی از مظلومان، ستیز با ظالمان و ثروتمندان، فاش کردن دخالتهای بی جای بیگانگان و بیگانه پرستان. (بزرگ علوی، ۱۳۸۳: ۳۱۷) این امر جدا از آنکه همفکری دو روشنفکر را نشان می دهد یکی دیگر از جنبه های جهانی بینی و نگرش دانشور را نیز می نمایاند که آن توجه به مسایل و مشکلات جامعه ایران به ویژه استعمار و تبعات زاینبار آن است. او در بیشتر آثار خود از جمله رمان «سووشون» همچون بسیاری از روشنفکران دیگر دوره خود حضور استعمار در جامعه ایران را به صورت یک مشکل و معضل نشان داده، توجه به دشمن خارجی را برجسته نموده است.

«سووشون» بر پایه بیگانه ستیزی و مبارزه جویی نوشته شده است و به نقد هجوم غرب به ایران و انفعال ایرانیان و نهاد قدرت در برابر آن می پردازد. البته باید خاطر نشان ساخت که دانشور برخلاف همسرش آل احمد که غرب را نفی می کند، با همه مظاهر غرب مخالفت نمی کند. او تنها با جنبه های استعماری غرب سر ستیز دارد و نمی تواند آن را بپذیرد. او استعمار خارجی را علت همه تباهی ها، عقب ماندگی ها و مشکلات ایران قلمداد می کند. این دیدگاه در تحلیل دیگر می تواند بیانگر دیدگاه روشنفکران دوره که رمان در آن نوشته است، باشد. دوره تحول و گذر. گذر از سنت به تجدد که با مشکلات فراوان همراه است و عوامل آن را شدت می بخشد. در این دوران اغلب روشنفکران علت عقب ماندگی ایران را استعمار می دانستند و ریشه هر مشکل، ضعف، نابسامانی، عقب ماندگی، ناکامی و شکست را به استعمار نسبت می دادند.

**بیگانه ستیزی و مخالفت با استعمار خارجی:** «سووشون» بر بستر تاریخی سال ۱۳۲۰ پس از آمدن قوای متفقین به ایران و جنگ جهانی دوم شکل یافته است. رمان سالهای سخت توام با خطی و بیماری و نا امنی را در جو و فضای شهر شیراز و منطقه فارس نقل می کند. حضور پررنگ استعمار و نقش منفی و مؤثر خارجیها به ویژه انگلیسها در چنین جو و فضا به تصویر کشیده می شود. فضای کلی رمان نگاه منفی و منفور نسبت به بیگانگان (نیروهای اشغالگر متفوق) و حضورشان در ایران را می نمایاند. تصویر منفی بیگانگان (انگلیسیها) در داستان به طریق

شخصیت پردازی و وقایع و رویدادهای آنان در طی زمانی که در شهر حضور دارند، نشان داده می شود. تصویر هیبت آلود و چهره هیولایی از انگلیسها و سیاستهای توطئه آمیز و فریبکارانه استعمار انگلیسی (سووشون:صص ۱۲۸، ۲۱) که قادر به انجام هر شری هستند، در دل مردم ایجاد ترس و هراس می کند. به طوری که چنین شایعه ای در بین مردم مطرح می شود که سربازان خارجی با امراض خود آب انبارها را آلوده کرده اند. (ص ۳۱) در چندین صحنه، زری با رجوع به گذشته روزهای مدرسه را به یاد می آورد، زمانی که در مدرسه انگلیسی درس می خواند و مدیر مدرسه با هر گونه اعمال و رفتار اسلامی دانش آموزان ایرانی مخالفت می کرد. زری به خوبی به یاد می آورد که مدیر چگونه با اجبار و بی رحمی، مهری دوست زری را مجبور کرد در ماه رمضان روزه اش را بشکند (ص ۱۳۳) یا در صحنه دیگر که به یاد می آورد چگونه او (زری) را مجبور کرد بلوز سیاهی را که به خاطر مرگ پدرش پوشیده بوده، در آورد و لباس سفید به تن کند و شعر مورد نظر آنها را برای خوش آمدگویی مهمانان بخواند. (ص ۱۵۵) (قانون پرور، ۱۳۸۳: ۱۵۴)

**مبارزه و استادگی در برابر استعمار:** ورود استعمارگران به ایران و ظلم و ستم بر مردم و غارت اموال آنها در مقابل خود فرختگان و وطن فروشانی که همه همتشان خدمت به بیگانگان است در رمان مورد توجه قرار گرفته است. بیگانگان در رمان به دو گروه دشمن خارجی و دشمن داخلی تقسیم شده است. نویسنده در مقابل این دو دسته دشمن، انسانهای میهن دوست و مردم شناس را قرار داده است که نماد ایرانی و اصالت ایران هستند. این انتخاب، نگاه ایدئولوژیک نویسنده را به هویت ملی و ایرانی نشان می دهد که یکی از درونمایه های این رمان است. (قبادی و آفاگل زاده و دسپ، ۱۳۸۸: ۱۶۷) فکر اصلی داستان اعتراض به تسلط و حاکمیت بیگانگان، مبارزه و استادگی در برابر آن و جستجوی هویت مستقل ایرانی است. در داستان از همان آغاز تقابل عنصر ایرانی و خارجی مطرح می شود. تقابل یوسف و سرجنت زینگر انگلیسی. یوسف، شخصیت آرمانی نویسنده به عنوان نماینده یک ایرانی اصیل در مقابل سرجنت زینگر که نماینده استعمار است، می ایستد. تصویری که نویسنده از یوسف به دست می دهد تصویر یک انسان آگاه و مبارز و روشنفکری دارای ایفای نقش مؤثر و آرمانگرا از طبقه بورژوا است که یاد روشنفکرانی چون مصدق و آل احمد را در اذهان زنده می کند. دانشور خود تصریح می کند که در انتخاب یوسف از طبقه روشنفکر به مصدق نظر داشته است. «که از یک طبقه بسیار مرفه بود، اما ویژگی یک رهبر انقلابی را داشت و انگشت بر روی درد گذاشت.» (دانشور، ۳۹۵: ۱۳۷۵) دانشور در رابطه با انتقادهای آن دسته از افرادی که معتقد اند کسی که از پایگاه اجتماعی و اقتصادی برخوردار باشد و زندگی اش در رفاه و آسایش سپری بشود نباید و نمی تواند دست به مبارزه بزند؛ از این روی هم به انتخاب یوسف از طبقه بورژوا ابراد گرفته اند، اذعان داشته است: «... یک روشنفکر صاحب درد می تواند با کمک افراد نظیر خودش و توده های مردم از دهقان و کارگر و طبقات محروم دیگر انقلاب کند. چرا که توده های مردم به تنهای - به علت محرومیت از آموزش و پرورش و امکانات دیگر - آمادگی کافی نداشتند که به تفکر منطقی و پرورش ذهن و گسترش شخصیت خود موفق شوند ... روشنفکرانی که به علت رفاه بورژوایی امکان تعلیم و تربیت کافی و آمادگی ذهنی خود را یافته... با روشنفکران دیگر تئاتی افکار کرده، بده بستان فکرو غیره و چون خود صاحب درد است دردها را شناخته است.» (همان)

**توجه به اصالتهای فرهنگی و ارزشهای بومی:** «سووشون» همانطور که اشاره رفت رمانی است که بر پایه بیگانه ستیزی و اثبات هویت ایرانی نوشته شده است. قهرمان اصلی یوسف در داستان به عنوان یک خان، مالک و اشراف جلوه می کند که متکی بر اصالتهای فرهنگی و ارزشهای بومی است. او با تعلقات بومی که دارد از رعیت خود در مقابل بیگانه که شهر را تحت تسلط خود در آورده، حمایت و پشتیبانی می کند. آذوقه اش را به جای فروختن به بیگانه برای رعیت خود نگه می دارد. «سهم رعیت را تمام و کمال می دهم و مازادش را می آورم شهر. به جای بی انصافهایی که هم سهم رعیت و هم خوراک هموطنشان را فروخته اند به قشون خارجی.» (ص ۵۳) حساسیات، توجه و اهتمام او به عنوان یک مالک به امور رعیت و زیردستان از زبان خان کاکا (برادر یوسف)

این گونه بیان می شود: «از یک دست از دولت کوبین قند و شکر و قماش می گیرد و از دست دیگر تحویل دهاتی ها می دهد. خوب آدم نادان، صرف تو از این معامله چیست؟ هر وقت به ده می رود برای دهاتی ها دوا می برد...» (ص ۲۲)، «اگر باران نیارد عزا می گیرد؛ آن هم نه عزای خودش را، عزای دهاتی ها و گوسفندها را.» (ص ۲۳)، «... از غصه مردم و مملکت زندگی را به خودش و اطرافیانش حرام کرد» (ص ۱۲۳) یوسف در میان توده مردم قرار می گیرد و آنها را برای دستیابی به زندگی بهتر یاری می دهد و با همیاری و حمایت نیروهای محلی چون ملک رستم، ملک سهراب و یارانشان، موفق می شود به مبارزه و مقابله با استعمارگران و اشغالگران بر خیزد. (ص ۱۹۶) یوسف تحصیلهای در فرنگ است، فرهنگ بیگانه را می شناسد و از همین رو در برابر آنان می ایستد. او به سبب آشنایی دقیق با فرنگ و سرزمین خود برخلاف برادرش خان کاکا، آب به آسیاب دشمن نمی ریزد. یوسف تجدد و سنت را در خود جمع دارد. با این حال جانب مردم سرزمین خود را می گیرد. او بر آن نیست که دیدگاه های غربیان یکسره باطل است. به اعتقاد وی مکتب های غیر خودی در صورتی که خودی و بومی شوند و باعث دلزدگی و واخوردگی مردم نگردند، می توانند مورد توجه قرار بگیرند. به همین علت است که به رغم آنکه مارکسیسم را رد نمی کند آن را مناسب با حال و هوای این مرز و بوم نمی یابد. (ص ۱۲۴) (صدیقی، ۱۳۸۷: ۱۱۱)

**نقد انفعال مردم و حکومت در برابر بیگانگان:** یوسف مبارزی است واقعی که به هیچ قیمتی نمی خواهد در مقابل بیگانگان تسلیم شود. او جنگ و مبارزه با استعمار را حتی اگر منجر به شکست و ناکامی باشد، بر سازش و صلح با آن ترجیح می دهد و چنین شکستی را شرافتمندانه و غرور آمیز می داند. (ص ۳۵) یوسف از بیگانه بی زار است و آن را مهمان ناخوانده می شمارد که در سرزمین او به غارت آمده است. او از خود فروشی و حقارت در برابر بیگانگان و از آلوده شدن افراد به سیاستهای استعمار انتقاد می کند. «مهمان ناخوانده بودنشان تازگی ندارد... از همه بدتر احساس حقارتی است که دامنگیر همه تان شده... همه تان را در یک چشم به هم زدن کردند دلال و پادو و دیلماج خودشان. بگذارید لااقل یک نفر جلو آنها بایستد تا توی دلشان بگویند: خوب آخرش یک مرد هم دیدیم.» (ص ۱۶) پاسخ او به ملک سهراب و ملک رستم که از یوسف می خواهند تمام محصولاتش را به او بفروشند، نشان دهنده هوش و آگاهی و شناخت او از دسیسه های دشمن است: «کی یادتان داده؟ زینگر؟ تا حالا حرف از خرید مازاد بود، حالا هر چه هست و نیست می خواهند... آنوقت می خواهید که بدهید به قشون خارجی و عوض اصلحه بگیرید و بیفتید به جان برادرها و هموطنهای خودتان؟.. شما مگر عقل تو کله تان نیست. آن دستهای مرموز که نمی خواهند شما سر و سامان بگیرید برای چنین روزهای مبادایی است... پس کو آن دلاوربها و مردانگیها و نجابتها؟» (ص ۵۰)

یوسف نمی تواند با ستمکاران صلح کند و نمی تواند بفهمد چگونه امکان دارد در زمانی که مردم در فقر و تنگدستی به سر می برند و با مرگ دست و پنجه نرم می کنند؛ عده ای دنبال منافع خود و غرق در اشرافیات خویش باشند. (ص ۶) این افکار و برداشت باعث می شود که خشم و غضب او شعله ور شود و برای تغییر وضع اقدام نماید. او به عنوان نماینده قشر روشنفکر جامعه از سیاست ها و اهداف استعمارگران و اشغالگران پرده بر می دارد و با آگاه سازی و روشنگری، مردم را به مقاومت علیه دشمن دعوت می کند. «به شما اطمینان می دهم برای آنکه متفانیشان را از پیشنهادی که کردم منصرف کنند به کمک شما مانوری خواهند داد و به دست شما عده ای را به خاک و خون خواهند کشید... دستهای شما را آلوده خواهند کرد و خودشان کنار خواهند نشست. یک برادر کشی حسابی راه خواهد افتاد.» (ص ۵۲)

**اشاره به جنبه های استعماری غرب:** در «سوشون» به تحول و پیشرفت جامعه و اهمیت آن تأکید می شود. یوسف در مقابل اصلاحات ظاهری مثل تأسیس دبیرستانهای انگلیسی و بیمارستان و فعالیت های خانم حکیم و... که توسط نیروهای بیگانه در شهر انجام می گیرد، سعی می کند طبقه محروم جامعه را به رفاه برساند. او معتقد است مردم ایل و عشایر باید اهل صنعت و حرفه باشند. برای همین هم امکاناتی را برای ساختن خانه و حمام و بیمارستان و مسجد و... مهیا و در اختیار می گذارد. (ص ۵۳) او ملک رستم و ملک سهراب را به روستا نشینی و کار کشاورزی تشویق می کند

تا به این وسیله هم به اوضاع زندگی خود سر و سامان بدهند هم به اقتصاد کشور کمک کنند. (ص ۴۸) داستان در این رهگذر به شیوه های نفوذ استعمار اشاره می کند و یاد آور می شود که استعمارگران با اتکا به مظاهر به اصطلاح تمدن و پیشرفتهای علمی و فرهنگی خود و استفاده از محدودیتها و محرومیت‌های جامعه ایران، تلاش می کنند به تحکیم سلطه سیاسی و استثمار خود در ایران بپردازند. «در همان مدرسه انگلیسی خانم مدیر هی به ما سرکوفت می زد که تمدن و آداب معاشرت و آیین زندگی یادمان می دهد. زینگر هی سرمان منت می گذاشت که فن خیاطی به ما می آموزد تا از بازوی خودمان نان در بیاوریم. خانم حکیم می گفت شفا و دوی درد شما در دست من است؛ اما من ته دلم می دانستم که آنها فقط ظاهرا راست می گفتند و همیشه یک چیزی در یک جایی خراب است. می دانستم از ما از همه ما دم به دم چیزی کم می شود...» (ص ۱۲۹)

### عناصر بومی در «سووشون»

#### الف: عناصر بومی ملی

##### ۱- الهام و تأثیر از جنبه های حماسی و اساطیری

«سووشون» رمانی است بومی که با رویکرد بومی گرایانه نویسنده اش نوشته شده است. هر چند وقایعی که در رمان تصویر شده محدود به یک منطقه خاص (شیراز و پیرامون آن) است و رنگ محلی و سبغۀ اقلیمی آن بر سایر عناصر غلبه دارد؛ ولی هویت ایرانی که آمیزه ای ایرانی و اسلامی بودن است، در سر تا سر داستان مشهود و نمایان است. دانشور در «سووشون» در صدد اثبات هویت ایرانی و اسلامی ایرانیان است. برای نیل به این هدف هم با الهام و تأثیر از جنبه های حماسی و اساطیری (ملی- دینی) آن را در داستانش پروراند و بدان عمق و غنا بخشیده است. او به طور مشخص در «سووشون» از اسطوره سیاوش که از مهمترین عناصر سازنده هویت ایرانی است به شکل دقیق و منظم بهره برده و این امر بر جنبه های ملی و ایرانی داستان افزوده است. سیاوش آن چنان که در شاهنامه آمده، فرزند کیکاوس است که در اثر تهمت همسر وی یعنی سودابه مبنی بر میل سیاوش به او، برای دفاع از حیثیت خود حاضر به عبور از آتش می شود و سر بلند از این امتحان بیرون می آید. وی در نبرد با تورانیان دلآوری های بسیاری از خود نشان می دهد، اما مورد خشم کیکاوس قرار می گیرد؛ چرا که حاضر نمی شود گروگان های تورانی را نزد پدر گسیل کند. سیاوش در نهایت مجبور می شود به توران برود. در آن جا وی با دختر افراسیاب یعنی فرنگیس ازدواج می کند و حاصل این ازدواج، کیخسرو است. پس از چندی سیاوش که در توران رشادت ها و توانمندی های زیادی از خود نشان داده، در اثر حسادت و در نتیجه دروغ زنی های گرسبوز به فرمان افراسیاب کشته می شود. از محل ریزش خون سیاوش بر زمین گیاهی به نام فرسیاوشان می روید که نمادی از تولید مجدد سیاوش است و بعد از مرگ سیاوش نیز کیخسرو در این نبردها از اسب محبوب سیاوش که بهزاد (شیرنگ بهزاد) نام دارد و به میراث وی رسیده است، بهره می برد. (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۵۸۲-۵۷۷)

**گره زدن باورهای ملی و دینی:** سیاوش در فرهنگ ایرانی نمونه کمال یافته انسان است که در همه ابعاد بشری به رشد و تکامل رسیده است و منشأ و آغازگر طیفی از تقدسها و ارزشهای اجتماعی به شمار می آید. او همواره نماینده کسانی است که در راه پیشبرد مصالح جامعه، قربانی کج اندیشی، جهالت و سوء ظن اطرافیان می شوند. به همین دلیل است که از گذر اسطوره به حماسه و حماسه به تاریخ، افراد زیادی جانشین او شده اند. مرگ سیاوش تنها به بعد اساطیری محدود نمی شود. او به همراه اسلام به عنوان باور راسخی که بیشتر حرکتهای فرهنگی ایران را تغییر داده از فرهنگ ایرانی به فرهنگ ایرانی- اسلامی منتقل می شود. تحول اساطیری سیاوش در طول تاریخ به صورت امام حسین (ع) رخ می نماید. در واقع سیاوش اسطوره ای، جای خود را به امام حسین (ع) می دهد. مردم ایران با پشتوانه عظیمی از شهادت سیاوش یاد امام حسین را گرمی می دارند. (شکبیه ممتاز، ۱۳۸۹: ۱۰۷)

رویه دیگر این تحول را در پیوند و ارتباطی می توان یافت که بین اسطوره سیاوش و داستان حضرت یوسف (ع) بر قرار می شود. «همانند سیاوش حکایت یوسف نیز داستان نمادین مرگ و

حیات مجدد است. برادرها یوسف را توی چاه می اندازند. در چاه رفتن معرف جهان مردگان و بر آمدنش از چاه به قدرت عظیم رسیدنش در مصر حیات مجدد است. این دو شخصیت هر دو نمادی از زایش دوباره طبیعت و زندگی پس از مرگ هستند. شباهت دیگری نیز بین زندگی آن دو وجود دارد و آن این است که هر دو از سوی زن پدر مورد اتهام واقع می شوند. به این ترتیب مشخص می شود که دانشور چرا قهرمان داستان خود را یوسف نامیده است.» (آتش سودا، ۱۳۸۳: ۹۸)

داستان سوگ سیاوش هنگامی در زمان مطرح می گردد که زری با یکی از زنان خوشه چین روستایی همراه می شود و توسط او با سیاوش و آیین سوگواری او آشنا می شود. زن خوشه چین نحوه برگزاری مراسم را برای زری به تفصیل تعریف می کند. تلفیق و آمیزش سوگ سیاوش با عزاداری امام حسین(ع) در این تعریف به گونه ای است که نمی توان آن دو را به راحتی از هم تمییز داد. «... امشب، شب «سووشون» است. فردا روز سوگ است. اگر بلذی خان آمده باشد، الان که راه بیفتیم خروسخوان می رسیم. ما که برسیم دهل می زنند... طبل می زنند... وسط میدان همیشه گذشته اند. آتش می کنند. یکهو نگاه می کنی، می بینی رنگ شب پریده. اما هنوز آفتاب زنده که قربانش بروم. سر کوه سوار بر اسبش پیدا می شود. انگار همانطور سواره نماز می خواند. قرآن به سر می گذارد و به جمیع مسلمانان دعا می کند... خودش سیاه پوش است. اسبش سیاه است... از اسب می کشاندش پایین دهنه اسب را می اندازند به گردن مبارکش... یکی از آن لعینهای لباس غضب کرده، می آید... دور تا دور میدان می دواندش... او هی می خورد زمین و هی بلند می شود. لباس سیاهش پاره پاره و خاکی می شود... بعد آن لعین از اسب پیاده می شود. شمشیر می زند به نای مبارکش. صورتش را مثل گوسپند می پوشاند و سرش را می گذارد لب طشت... کارش را جلوی ما تیز می کند. آی تیز می کند... اما قدرت خدا کار نمی برد. آن وقت به رو می خوابندش و کارش را می گذارند پشت گردنش. سورنا همچنان سوزناک می زند.» (صص ۲۷۲، ۲۷۰)

رمان «سووشون»، اسطوره کهن را امروزی می کند و از این رو کتاب تجلیل نوعی شهادت است. شهادتی که با زمینه اجتماعی زمان نگارش کتاب پیوند یافته و در صحنه ای که جنازه یوسف را به خانه می آورند به اوج می رسد. زری در هنگام شور و سوگ به یاد سخن زن عشایری می افتد که برایش از «سووشون» (آیین سوگ سیاوش) سخن گفته بود. مردمی که در عزای کشته شدن سیاوش گریه می کنند و گیسو می برند و به درخت گیسو می آویزند. (ص ۲۷۴) یوسف می میرد و زری در سوگ او مویه می کند. همان طور که ایرانیان باستان در خراسان بزرگ در مرگ سیاوش مویه می کردند و سرود می خواندند. (دستغیب، ۱۳۷۴: ۴۱) یوسف از همکاری با نیروهای اجنبی امتناع می ورزد و سرانجام به سرنوشتی مانند سیاوش و امام حسین(ع) دچار می گردد. او جان خود را بر سر مجاهدت هایش می بازد و مظلومانه به تیر ناشناس کشته می شود. (ص ۲۵۱) نویسنده در تمام زندگی شخصیت یوسف به حوادث و اتفاقات زندگی سیاوش و امام حسین(ع) نظر داشته است. یوسف همانند شخصیت سیاوش و امام حسین، انسانی نژاده و اصیل است که در دفاع از ارزشهای خود مقابل بیگانگان ایستاده است. (قبادی و آقاگل زاده و دسپ: ۱۷۴) اشاره صریح به واقعه کربلا و روز آشورا در پایان داستان بر بعد حماسی «سووشون» وسعت بخشیده است. خوانندگان که با روح واقعی قیام امام حسین و نهضت عاشورا آشنایی دارند؛ هنگام خواندن بخشهای پایانی این رمان همواره بین این دو واقعه و شخصیتها و مضمون شهادت ارتباطی می یابند و از پیام رمزی رمان که دعوت به قیام علیه ظالم حتی به بهای از دست دادن جان و شکست ظاهری باشد بیش از پیش متأثر می شوند. (عسگری: ۱۷۵)

در «سووشون» از همان آغاز، حساسیت یوسف نسبت به نان (گندم) و کمبود آن در شهر آشکار است و در طول داستان یوسف از فروش غله به انگلیسی ها سرباز می زند و با برادرش خان کاکا به مخالفت بر می خیزد. این مخالفت زمانی به اوج می رسد که یوسف درست پیش از مرگ، با دست خود مهر و موم انبارها را می شکند و بنشن و خرما و آردها را میان دهاتی ها تقسیم می کند. (ص ۲۴۸) این عمل یوسف، شبیه عمل حضرت یوسف(ع) در جبران قحطی هفت ساله مصر است. (آتش سودا: ۹۹)

درگیری یوسف با تهمت، نا جوانمردی و حسادت برادرش خان کاکا در حق او هم از جهت دیگر

یاد آور داستان حضرت یوسف(ع) است. این تلفیق و آمیزه (سیاوش و امام حسن(ع) و حضرت یوسف(ع) در شخصیت یوسف) بازتا متنوع و پررمز و رازی به داستان بخشیده است اما، از جمله عناصر بارزی که شخصیت یوسف را با سیاوش اسطوره ای پیود می دهد به موارد چند می توان اشاره نمود: آنچنان که در شاهنامه روایت شده است؛ از محل ریختن خون سیاوش بر زمین، گیاهی می روید که نمادی از تولد دوباره این شخصیت اسطوره ای است. در رمان «سوشون» نیز از ذهن زری می خوانیم: « زری می دانست همین شبانه زیر آب حوض را خواهند کشید و آب حوض را به باغچه ها هدایت خواهند کرد و آبی که جسد شوهرش را شسته و خونهای خشک شده را پاک کرده، درختها را آبیاری خواهد کرد.» (ص ۲۴۸) زری در خواب می بیند که: «درخت عجیبی در باغشان روئیده و غلام با آبپاش کوچکی دارد خون پای درخت می ریزد.» (ص ۲۵۲) و در پایان کتاب نامه مک ماهون که برای تسلی زری می فرستند: «گریه نکن خواهرم، در خانه ات درختی خواهد روئید...» (ص ۳۰۴) سیاوش می میرد و بعد از او فرزندش کیخسرو بر می گردد و انتقام پدرش را می گیرد. در رمان «سوشون» نیز یوسف پسری دارد به نام خسرو که از طریق نشانه های مختلف در داستان در می یابیم که این پسر در آینده جای پدر را خواهد گرفت. به گونه ای که در اوایل داستان یوسف در خطاب به خسرو می گوید: «پسرم، اگر من نتوانستم تو خواهی توانست. از تخم چشمم عزیزتری.» (ص ۱۷) و در اواخر رمان نیز دکتر عبدا... خان بعد از کشته شدن یوسف خطاب به زری می گوید: «تبریک می گویم. پسر به این باهوشتی، می تواند جای پدر را برای شما بگیرد.» (ص ۲۸۳) سیاوش اسبی دارد که به کمک آن از امتحان آتش سربلند بیرون می آید. این اسب پس از مرگ سیاوش به کیخسرو می رسد. یوسف «سوشون» نیز اسبی دارد که کره این اسب با نام نمادین سحر متعلق به خسرو (پسر یوسف) است. اما آن چه پیوستگی رمان «سوشون» را با اسطوره سیاوش و نماد اسب سیاه تشدید می کند چگونگی مراسم تشییع جنازه یوسف و شباهت این مراسم با آیین سوگ سیاوش است؛ در آیین سوگ سیاوش و یا آیین سوگواری برای مردان بزرگ یا شهدا، اسب او را می آریند که به آن کتل بستن هم می گویند و دستمال سیاهی برگردن اسب می بندند همچنین همراه بودن سلاح و چکمه و کمر بند با فرد شهید از دیگر اجزای این مراسم است که معمولا این ابزار را از گردن اسب آویزان می کنند. در «سوشون» نیز عین این مراسم در سوگ یوسف اجرا می شود: «مادیان را کتل بسته بودند. سرتاسر زمین را با پارچه سیاه پوشانده بودند و کلاه یوسف را روی کتل و تفنگش را حمایل گردن مادیان آویخته بودند.» (ص ۲۹۵) (همان)

**۲- آداب و رسوم :** در رمان «سوشون» درکنار اشاره های حماسی و اسطوره ای برخی از اشاراتی مربوط به آیینها و آداب و رسوم ایرانی نیز به چشم می خورد که سازنده هویت تاریخی و فرهنگی اند. نویسنده بسیاری از آیینها و سنتها، آداب و سنن و نحوه زندگی ایرانیان به ویژه مردم شیراز و مناطق پیرامون آن را با دقت و حوصله زیاد در لابه لای داستان گنجانده است. مهمترین آیینها که در واقع هسته اصلی داستان را تشکیل می دهد و با بسط و تفصیل در رمان جلوه یافته، آیین سوگ سیاوش است. نویسنده در گفتگویی که بین زری و زن خوشه چین ایجاد می کند مراسم عزا و آداب و رسوم مربوط به عزاداری مردم عشایر ( قشقائیان) را در قالب مراسم سوگواری سیاوش، نشان می دهد. « زری پرسید: چرا همه تان چار قد سیاه سر کرده اید؟.. زن می گوید امشب شب «سوشون» است فردا روز سوگ است... الان که راه بیفتیم، خروسخان می رسیم... ما که برسیم دهل می زنند... طبل می زنند... ما که وارد می شویم دور تا دور میدان می گیریم می نشینیم. جای داغ می آورند. نان پادرازی. نان زنجبیلی می آورند. شربت گلاب... انگور ریش بابا ... روز «سوشون» و شبش ناهار و شام هم می دهند... ما عورتها گل می زنیم. هلله می کنیم. مردها غیه می کشند... پسرها شافوت می زنند... دهل می زنند، طبل می زنند... ما عورتها کاه به سرمان می ریزیم. مردهایمان نفری دو تا خشت دست می گیرند. خشتها را بالا می زنند. خاک و کاه می ریزد روی پایشان. خشتها را بالا می برند و روی سرشان به هم می زنند. خاک کاه می ریزد روی سرشان» (صص ۲۷۰، ۲۷۳) یکی از آداب و رسومی که در این مراسم اجرا می شود؛ بریدن و آویزان کردن گیسه های بافته شده به درختی معروف به درخت گیسو است. درخت گیسو از

جمله عناصر و مفاهیم وابسته به آیین سوگ سیاوش است که به روایت سووشن میعادگاه سوگواران سیاوش است و در تمام گرمسیر معروف است. (ص ۲۷۴) زری می گوید: « اول بار که درخت گیسو را دیدم از دور خیال کردم درخت مراد است و لته کهنه سیاه و زرد و قهوه ای به آن آویزان کرده اند. نزدیک که رفتم دیدم نه، گیسهای بافته شده به درخت آویزان کرده اند. گیس زندهای جوان که شوهر هایشان جوانمرد شده بوده ... یا پسر هایشان یا برادر هایشان.» (ص ۲۷۴)

در صحنه دیگر هنگامی که مراسم تشییع جنازه یوسف ترسیم می شود، به برخی از آداب و رسوم مربوط به عزاداری شهری (مردم شیراز) آشنا می شویم. آدابی مثل اعلان ترحیم، پوشیدن لباس سیاه، قران خواندن بر سر میت، حجله گذاشتن، بردن جنازه به شاه چراغ به قصد طواف و اجرای مراسم چون زنجیر زنی و سینه زنی، خواندن نماز میت، موعظه دادن و... در صحن حرم. (ص ۲۹۰)

در رمان از دیگر آداب و رسوم و سنن ایرانی هم سخن رفته است. مثل آداب و رسوم مربوط به عروسی که با گزارش جشن عقد کنان دختر حاکم که نقطه آغاز داستان است، بیان می شود. در این گزارش، سفره عقد که یکی از آیینهای باستانی و مهمترین جلوه عروسی های ایرانی است، بسیار دقیق و ماهرانه توصیف می شود. (ص ۷) در باره آداب و رسوم دیگر مربوط به این مراسم می خوانیم که «... یک کلاف سبز آورده و به گردن عروس انداخته. می گوید سبز بخت می شود... عروس به اتاق عقد کنان آمد... روی زین اسب جلوی آینه نشست و عزت الدوله روی سرش قند سایید. زنی با سوزن و نخ قرمز زبان یاران داماد را دوخت. دده سیاهی با یک منقل آتش که دود اسفند از آن بلند بود به اتاق آمد... عزت الدوله یک کیسه پر از نقل و سکه سفید در آورد و روی سر عروس ریخت.» (ص ۸)

نویسنده در صفحات پایانی داستان به برخی از اعمال و رفتار گروهی خاصی از مردم شیراز اشاره می کند. گروه موسم به حافظیون که به روایت «سووشون» اعضای این گروه هر شب جمعه بر سر مزار حافظ جمع می شوند، شعر می خوانند، ساز و تنبور می زنند، شراب می خورند و ته مانده شراب را روی قبر حافظ می ریزند. (ص ۲۸۷)

**۳. باورهای عامه:** در «سووشون» به بسیاری از باورهای عامیانه و اعتقادات خرافی مردم اشاره رفته است. این باورها و اعتقادات در رمان در تصویر جلوه های سنتی و فرهنگی ایرانیان نقش مهمی ایفا می کنند: «... ننگه داشتن آهو شگون ندارد ... همین پارسال بود که خان کاکا یک آهو آبیستن زد. دلش را که شکافتند چشم افتاد به بچه نه ماهه که تو دل آن زبان بسته خوابیده بود. زدم تو سرم و گفتم، دیگر فایده ندارد. دودمان خان کاکا...» (ص ۵۵)،

« خان کاکا چشمگین داد زد: بی خود نگفتند که زنها ناقص العقلند.» (ص ۶۰)

« هر سیاه بختی در خانه شوهر تا چهل روز سفید بخت است.» (ص ۸۹)

« یوسف که رفت، عمه خانم کاسه بلور پر آبی را که دستش بود و در آن برگهای سبز نارنج انداخته بود، پشت سرش به زمین ریخت و رفت که پشت سر مسافر سوره انعام بخواند و به جهتی که مسافر رفته، فوت کند.» (ص ۱۴۵)

« اکبر خردل یک گوسفند خریده و دور تخت بیمار گردانیده و بعد سر بریده و گوشش را میان فقرا تقسیم کرده است و پوستش را برده بابا کوهی و به بابا هدیه کرده و بابا هم برای مریض هو کشیده.» (ص ۱۴۸)

« عقلاشان را روی هم ریختند و شروع کردند به معالجه. ترنجبین و شیر خشت به خورد کلو دادند. حوله تر کردند و چلانیدند و به بدنش پیچیدند. بستندش به آب هندوانه... اسپرزه خیس کردند و در یک پارچه تنظیف جا دادند و دور پارچه را نخ کله قند بستند و آن را در یک لیوان آب سرد گذاشتند و هر کدامشان که دستش می رسید گلوله اسپرزه را به لبهای داغمه بسته بیمار می مالید. عمه خانم بسته قبطان سفیدش را که مدت ها در ضریح شاه چراغ گذرانده بود، آورد، باز کرد و دو وجب برید و به گردن کلو کرد و گره زد و بالای سرش نشست به حدیث کسا خواندن...» (ص ۱۴۸، ۱۴۹)

« حلال باشد، یک تخم مرغ برایتان شکستم به اسم آقا در آمد. خودشان چشمتان زده بودند.» (ص ۲۲۴) « عمه دستور داد که یک لقمه نان از یک گدا، گدایی کند و بخورد؛ بلکه سؤالها یادش بماند.» (ص ۲۳۸) «... خواب زن واضح است که چپ است.» (ص ۲۳۹)

**۴- برخی از مظاهر زندگی:** در رمان «سوشون» علاوه بر روایت اصلی در سطحی دیگر به زندگی مردم نیز پرداخته می‌شود. تصویرها و توصیف‌هایی که نویسنده در باره برخی از مظاهر زندگی مثل نوع خوراک و خوردنی‌ها، انواع لباس و پوشش و زیور آلات، ابزار آلات مربوط به خانه و چیدمان وسایل خانه در داستان ارائه می‌دهد، رنگ و بوی کاملاً سنتی و ایرانی دارد و هیچ نشانی از عصر بیگانه و فرهنگ غیر ایرانی در آن دیده نمی‌شود. «زری با وجودی که هیچ وقت دل خوشی از عزت الدوله نداشت در پذیرایی از او کوتاهی نکرد. روسری و دستکش و عینکش را گرفت و در بقیچه گذاشت و چادر نماز گل بهی نو سرش انداخت... با وجودی که صبح زود پنجره‌های تالار را بسته بود و پرده‌های حصیری را انداخته، باز بادبزنی آورد و جلوی عزت الدوله گذاشت و برای آنکه خوش آمدی گفته باشد گفت: «چه سری قشنگی دارید» و عزت الدوله گفت: «قربان سر شما» و با وجودی که به ظهر خیلی مانده بود عزت الدوله نه لب به شربت زد و نه میوه خورد و دستور داد برایش چای دم کنند... از پلو و خورش و کباب یک قاشق خورد و کنار زد و آبغوره خواست که در آن خیار رنده کرد و نان تریب کرد و با پیاز خورد... بعد از ظهر زری در تالار حریمی پهن کرد و بالمش پر قو و ملافه نازک آورد...» (ص ۸۶)

« دلش یک نوشیدنی خنک می‌خواست. مثلاً عرق شاتره یا بیدمشک با یک تکه برف یخ زده که زیر دندان آدم خورد شود. سر خسرو و همچنین دوقلوها که حامله بود عمه خانم سنگ تمام می‌گذاشت... شکمبه گوسفند می‌خرید و خودش پاک می‌کرد و با یک جوز هندی می‌پخت و به خوردش می‌داد... اگر با یک کشمش گرمیش می‌شد شربت تمر هندی به نافتش می‌بست و اگر با یک غوره سردیش می‌شد نبات داغ به حلقش می‌کرد.» (ص ۱۳۴)

« فردوس با یک بقیچه ترمه آمد و بقیچه را جلو عمه خانم به زمین گذاشت و کمک کرد تا عمه خانم چادر سیاهش را از سر در آورد و تا فردوس چادر سیاه را به ظرافت تا کند. عمه خانم بقیچه ترمه را باز کرد و به ردیف چادر نمازها نگاه کرد و یک چادر نماز سورمه‌ای ساده را انتخاب کرد... این بار در یک قدح چینی گل مرغی برایشان افشرد لیموترش آورد. یک قاشق چینی گل مرغی هم با همان نقش قدح، در قدح بود... لیوانهای بلور تراشدار را که در یک سینی نقره گذارده بود آورد...» (ص ۱۵۸)

**۵- مشاغل و طبقات اجتماعی:** در «سوشون» فضاها و صحنه‌های متنوعی به نمایش گذاشته می‌شود تا از این طریق جلوه‌هایی از سنتها و فرهنگ ایرانی به تصویر کشیده شود. یکی از آنها صحنه‌هایی است که خواننده را با طبقات اجتماعی، مشاغل و حرفه‌های سنتی آشنا می‌کند. مشاغلی که در ساختار فرهنگی و اجتماعی سنتی ایرانیان نقش به‌سزا دارند مثل رنگرزی، علافی، عطاری (ص ۲۶)، عرق‌گیری (ص ۲۷) و حتی طبق‌کشی (ص ۳۲) که امروزه در زندگی رخت بسته و تقریباً به فراموشی سپرده شده‌اند.

**۶- موقعیتهای مکانی و جغرافیایی:** یکی از ویژگیهای رمان «سوشون»، غنا و تنوع مکان‌ها و موقعیت جغرافیایی داستان یعنی شهر شیراز است. گستردگی موقعیتهای مکانی و جغرافیایی بومی جدا از آنکه دقت و ظرافت بسیار نویسنده را در صحنه‌سازی داستان نشان می‌دهد به این رمان ویژگی ممتاز و متمایز بخشیده است. سوشون به اعتبار آنکه حال و هوای شیراز و منطقه فارس را منعکس می‌کند، زمانی است محلی و بومی که در بین رمانها و داستانهای فارسی که با این رویکرد نوشته شده‌اند، مقامی والا و ارجمند دارد. با این حال نمی‌توان آن را محدود به منطقه فارس و جامعه شیراز دانست. در واقع شیراز وصف شده در «سوشون» نماد و نماینده کل جامعه ایران است و آنچه در آن می‌گذرد به گونه‌ای بازتاب و انعکاسی است از وضع ایران آن زمانه. تصویرها و توصیف‌هایی که نویسنده با عبور زری از مکانها و صحنه‌های مختلف در داستان ارائه می‌دهد، سرشار از روح ایرانی و سخت با تاریخ و فرهنگ ایران عجین است. «زری به عمرش چادری قشنگتر از پایتخت متحرک آنها ندیده بود. چه قالی و قالیچه‌هایی! چه مخده‌هایی!

چه صندوقهای چرمی قشنگی! داخل چادر را سرتاسر نقاشی کرده بودند و بیشترش نقش رستم و اشکبوس و اسفندیار و سهراب بود و تصویرهای دیگری که زری نمی شناخت... ملک سهراب این بار به نقش سر بریده ای در یک طشت پر از خون نگاه کرد. دور تا دور طشت پر از خون، لاله روئیده بود و یک اسب سیاه داشت لاله ها را می بوئید. ملک سهراب گفت: «این کاکای خودمه که بی بی هنوز نزنایده!» زری گفت: «نمی توانید مرا گول بزنید، شرط می بندم این بچیای تعمید دهنده باشد.» (ص ۴۴) «... دیوارهای سربینه تا نیمه مرمر سفید بود و روی نیمه دیگر حتی سقف نقاشی شده بود... سر تاسر سقف ارسی با تصویرهای سر یک زن و یک مرد در کنار هم نقاشی شده بود. زنها با دهانی به اندازه یک حبه انار و چشمهای آهوش و گیسوی زنجیروار داشتند و مردها شبیه زنها بودند منتهی با کاکل و بی گوشواره.» (ص ۱۵۹) همانطور که پیش از این گفتیم «سوشون» در صدد اثبات هویت ایرانی است. برای همین است که رستم، سهراب، سودابه، سیاوش و... در آن حضور دارند. نویسنده در خلال روایتش با دقت و ظرافت خاص به شخصیتها و مفاخر ملی ایرانی اشاره کرده است. «زری به دو قلوها قول داد... بفرستندشان به تماشای زورخانه بغل حمام تا رستم و ریش دو شاخه و ببر بیان تنش را که پوست اکوان دیو بود و اکوان دیو را که کشته شده بود و پوست کنده شده، تماشا کنند.» (ص ۱۶۰)

در داستان از مکانهای محلی زیاد یاد شده است. برخی از این مکانها مذهبی و مقدس برخی نیز تاریخی و باستانی هستند که توجه نویسنده را به همه موقعیتهای فضایی که داستان در آن می گذرد نشان می دهد و یک از ویژگی های این رمان به حساب می آید. مکانهای تاریخی چون آب انبار وکیل (ص ۳۱)، ارگ کریم خان (۱۶۳)، دروازه قرآن (ص ۲۵۱)، حافظیه (ص ۲۷۸) و خانه عزت الدوله که به گفته راوی داستان (زری) این خانه از جمله بناهای تاریخی و دیدنیهای شهر بوده و مکانی بوده که هر خارجی مهمی که به شهر می آمده به تماشای آن می رفته. (ص ۱۵۹) همه این موارد توجه نویسنده را به موقعیت تاریخی و جغرافیایی کشور از یک سو و تناسب آن با موضوع و درونمایه داستان را از سوی دیگر نشان می دهد.

«سوشون» علاوه بر آنکه امکان آشنایی خواننده را با مکانهای تاریخی و محلی شهر شیراز، فراهم می سازد، طبیعت آن را نیز می شناساند. اشاره به طبیعت دارای باغهای زیبا و با صفا و تفرجگاهها و مزارع گوناگون در داستان که برخی از این باغها قدمت تاریخی دارند، می تواند نشاتگر سرشت و خلق و خوی ایرانیان یعنی علاقه و دلبستگی به طبیعت و درخت و گل و سبزه باشد. باغها و مزارعی که در داستان به آنها اشاره شده، عبارت است از: باغ خلیلی (ص ۹)، باغ تخت (ص ۷۳)، باغ رشک بهشت (ص ۷۲، ۷۳)، باغ مسجد وردی (۱۹۱) و مزارع صیفی کاری (ص ۳۳)، تریاک کاری (ص ۷۸) و گندم کاری (ص ۲۷۹)

**۷- حوادث تاریخی و اجتماعی:** همانگونه که ذکر گردید موضوع رمان «سوشون» مربوط به سالهای جنگ جهانی دوم است. نویسنده در رمان دو اشاره مشخص به زمان دارد. یکی واقعه سمیرم است که هشتم تیر (ص ۱۸۶) اتفاق افتاده و دیگری مرگ یوسف که بیست و نهم مرداد (ص ۲۶۰) وقوع یافته است. با استناد به این دو اشاره می توان زمان داستان را مشخص کرد و گفت این رمان از نظر تقویمی دوره مشخصی را در بر می گیرد که از بهار تا تابستان سال ۱۳۲۲ است. (گلشیری، ۱۳۷۶: ۱۵) در خلال حوادث فرعی و اصلی بسیاری از حوادث واقعی دوران جنگ را منعکس شده است. توطئه دشمنان خارجی (ص ۵۰، ۵۲، ۱۲۹، ۱۸۲)، دسیسه های عمال انگلیس و خود کامی مقامات دولتی (ص ۴۷)، قحطی و بیماری (ص ۳۲، ۱۰۸، ۱۹۰، ۲۱۸) در جنوب کشور، داستان مربوط به شکست واحدهای ارتش ایران در ناحیه سمیرم به وسیله دسته های مسلح ایلات جنوب ایران (ص ۱۸۶) همگی از حوادث واقعی مربوط به سال ۱۳۲۲ است.

در داستان علاوه بر وقایع حقیقی به برخی از گرایشهای سیاسی رایج در جامعه آن زمان نیز اشاره رفته است. «یوسف گفت: می دانید، نه آن وقتها که با آلمانها چشمک می زدید، موفقتان بودم نه حالا که دشمنانشان ساخته آید. شما بودید که هیتلر را امام زمان کردید. در حالی که این کلکها اینجا نمی گیرد و لاس زدن شما بهانه به دست اینها داده اینجا بیایند.» (ص ۵۱) گرایش خسرو (پسر یوسف) به آزادی خواهی و مبارزه با ظلم و نفرت از استعمار نیز عدم علاقه او به اشرافی بودن

و تمایل هم‌رنگی با رعیت که نوجوانی با نقش مؤثر در داستان است؛ نتیجه تعالیم معلم تاریخ یعنی آقای فتوحی است که سخت تحت تأثیر بلشویک‌های روسیه است. (۱۲۴) «اما خسرو سر تا پا مدارا آمد و جایی برای مرافعه و باز خواست و خشونت نگذاشت. تا آمد دست در گردن مادر انداخت و بوسیدش و بی مقدمه پرسید: مادر تو که از اشراف نبوده‌ای؟ بوده‌ای؟ شتابزده پرس و جو می کرد: پدرت مرد زحمتکشی بوده... از طبقه... وای طبقه اش یادم رفت... به هر جهت پدرت زحمتکش بوده. مگر نه؟ زری گفت: برای چه می‌پرسی؟»

خسرو بروز داد: رفقا خیلی افسوس می‌خورند که من و رفیق هرمز، انگ اشرافی داریم و حالا کو تا ما بنوانیم این انگ را پاک کنیم.» (ص ۱۵۲)

۸- **زبان و عناصر زبانی:** از جمله موارد قابل توجه رمان «سووشون» به کارگیری درست و بجای عنصر زبان در آن است. زبان «سووشون» بسیار هماهنگ و متناسب با درونمایه داستان که مبنی بر نشان دادن اصالت و قدمت فرهنگ ایرانی و حفاظت و پاسداری از فرهنگ بومی است، انتخاب شده است. استفاده از اصطلاحات، تعابیر و کنایاتی گاه ساده و عامیانه گاه عاطفی و شاعرانه گاهی نیز محکم و معیارگونه همچنین به کارگیری زبان محلی و بومی (شیرازی) همه برای غنای داستان و پروراندن محتوا و پیام آن اندیشیده شده است. شیوه تکلم شخصیت‌های اصلی داستان یعنی یوسف که علی رغم تحصیلات و آگاهی فکری و فرهنگی اش در تمام داستان از لهجه بومی و محلی خود استفاده می‌کند و زری که علی رغم آشنایی کامل به زبان و فرهنگ بیگانه، نشانی از تأثیر و تقلید از آن در گفتگوهایش دیده نمی‌شود؛ نشان دهنده اصالت آنها و منتقل کننده مفاهیمی است که نویسنده می‌خواهد آن را القا کند.

زبان «سووشون» به طور کلی ساده و محکم است. استفاده درست و بجا از کارکردها و ظرفیتهای زبانی چون تشبیه و استعاره، کنایه و ضرب المثلهای نیز اصطلاحات و تعابیر محلی (شیرازی) به داستان ارزش ادبی بخشیده است که می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

**تشبیهات:** «یوسف به روی زرش خندید... با لبهای که انگار هم سجاف داشت و هم دالبر» (ص ۵)، «هرکس نان آن نانویی را خورده از دل درد مثل مار سر کوفته به پیچ و تاب افتاده» (ص ۶)، «انگار همیشه یک قطره اشک ته چشمهای یوسف نهفته بود. مثل دو تا زمرد مرطوب» (ص ۱۲)، «صدایت مثل مخمل نرم است، مثل لالایی...» (ص ۲۴)، «یک دختر واقعا مثل ماه شب چهارده از کوزه اش به راننده آب داد.» (ص ۱۸۴)، «مثل چرخ چاه هر روزی عین روز دیگر یکنواخت چرخیده بود» (ص ۱۹۳)، «گنجشکها که بر سر شاخه ها بیدارند مثل خاله زنکها در حمام زنانه از هم گله می‌کنند» (ص ۲۴۲)، «احساس می‌کرد مثل یک انار مکیده، همه شیره جانش را از تنش بیرون کشیده اند.» (ص ۲۴۵)، «زری مثل مرغی بود که از قفس پریده باشد» (ص ۲۸۶) و...

**استعارات:** «بعضی آدمها عین گل نایاب هستند. دیگران به جلوه شان حسد می‌برند. خیال می‌کنند این گل نایاب تمام نیروی زمین را می‌گیرد. تمام درخششی آفتاب و تری هوا را می‌بلعد و جا را برای آنها تنگ کرده برای آنها آفتاب و اکسیژن باقی نگذاشته... همیشه شاخه ای بلندتر و پربارتر از شاخه های دیگر یک درخت می‌شود و حالا این درخت بلند تر چشم و گوشش باز است و خوب می‌بیند. آنها می‌گویند نبین و و نشنو و نگو...» (ص ۱۴)

«گریه نکن خواهرم. درخانه ات درختی خواهد رویید و درختانی در شهرت و بسیار درختان در سرزمینت و باد پیغام هر درخت را به درخت دیگر خواهد رسانید و درختان از باد خواهند پرسید: در راه که می‌آمدی سحر را ندیدی؟» (ص ۳۰۴)

**کنایات:** «در نخ این خیال بود» (ص ۶)، «برایش خط و نشان کشیده اند» (ص ۸)، «دسته گل به آب دادن» (همان)، «دل زری تو ریخت» (ص ۲۲)، «می‌گفت تو چشمت چپ است» (ص ۹۱)، «از آب و تاب افتاد» (ص ۹۳)، «دستش به دهنش می‌رسید» (ص ۱۰۵)، «دلش مثل سیر و سرکه می‌جوشید» (ص ۱۱۴)، «آنقدر جوش و جلا بزنی و سرت به سنگ بخورد تا...» (ص ۱۴۱)، «دلش شور خسرو را می‌زد» (ص ۱۶۸)، «لام تا کاف حرف نزدند» (ص ۱۷۱)، «چنین آدمی نمی‌تواند دل به دریا بزند» (ص ۱۹۳)، «خود را به آب و آتش می‌زنند تا...» (همان)، «از خوشحالی در پوستش نمی‌

گنجید» (ص ۲۳۷)، «به آقا، عرض کن از خر شیطان بیابند پایین» (ص ۲۵۰)، «ناف خانم را با دروغ بریده اند. چه قدر دروغی قربان صدقه شما رفت» (ص ۲۸۳)، «من دیگر آفتاب لب بوم» (ص ۲۸۵)، «عجب روی ما را سفید کردی» (ص ۲۹۲)، «دست از جان شسته بود» (ص ۱۹۴)

**ضرب المثلهای:** «شتر دیدی ندیدی» (ص ۶)، «اگر می شد پشت گوشش را ببیند روی گوشواره هارا هم خواهد دید» (ص ۸)، «حواله شان بده به سر خرمن» (ص ۲۲)، «آش خودشان را می خورند و هلیم دیگران را به هم می زنند» (ص ۲۵)، «همه تان سر و ته یک کرباسید» (ص ۵۱)، در جنگ که نان و حلوا پخش نمی کنند» (ص ۵۱)، «آن وقت واقعا خر بیار و معرکه بار کن» (ص ۹۸)، «شما هم که ماشاالله مثل قالی کرمانی هرچه لگد می خورید مرغوبتر می شوید» (ص ۱۸۱) حالا دیگر آبی است که ریخته و سبویی است که شکسته» (ص ۱۸۱)

### ب عناصر بومی دینی - مذهبی

«سووشون» عرصه نمایش هویت ملی ایرانیان است. هویتی که با باورها و اعتقادات دینی و مذهبی مردم در هم تنیده و به راحتی قابل تفکیک نیست. بخاطر این در هم تنیدگی و آمیزش است که مذهب در «سووشون» پررنگ و بارز جلوه گر شده است. باورهای دینی و سنتهای مذهبی در جای جای داستان آشکارا و اغلب در رفتارهای عمه خانم (خواهر یوسف) تجلی یافته است. نقل و قولهای زیر باورهای دینی و اعمال و رفتارهای مذهبی ایرانیان را انعکاس می دهد:

#### ۱- باورهای دینی و اعتقادات مذهبی

اعتقاد به روز قیامت و پاداش اخروی: «عمه گفت: ثواب می کند، اگر نتواند دنیایش را بخرد، آخرتش را که خریده.» (ص ۲۳)، «... اقل کم تهیه آخرتم را ببینم. اگر کسی مجاور چنان امامی بشود، شب اول قبر، نکیر و منکر به بالینش نمی آیند، سوال و جواب هم ندارد. وقت مردن اول حضرت امیر و بعد حضرت حسین به بالنش می آیند و اگر زن باشد حضرت فاطمه دست در دست این مطهران پیش خدا می رود...» (ص ۶۹)

توکل: «... خدا عوضشان بدهد. خدای ما هم کریم است» (ص ۳۲) د «یا الله... الهی به امید تو» (ص ۳۳)

تقدیرگرایی: «زری آهی کشید و گفت: چه کار کنم دیگر مادر جان؟ تقدیرش بود» (ص ۹۶)

«ببین جان دلم، تقصیر تو که نبوده... شاید هم خدا خواسته است پسرش را به سر و سامانی برساند. ما که از مشیت خدا خبر نداریم. شاید خدا خواسته پسرش با سواد بار بیاید.» (ص ۱۱۳)

#### ۲- اعمال و رفتارهای دیندارانه

نماز خواندن: «عمه خانم بردشان خانه مهرانگیز روضه... برایشان چادر نماز دوخته به پای عمه نماز می خوانند...» (ص ۱۱۱)، «عمه که به نماز می ایستاد، آنها هم چادر نماز هایشان را سر می کردند و پشت سرش دولا و راست می شدند.» (ص ۱۳۷)

قرآن خواندن: «مهری هم قرآن بلد بود و هم شریعات. پنهان از خانم مدیر قبول کرد به همکلاسیهایش، بعد از ناهار که به مدرسه می آمدند، قرآن و شریعات درس بدهد.» (ص ۱۳۲)

«زن و مرد برای خانم مسیحادم در مجلس روضه خانه مهری قرآن به سر گذاشته اند و ختم» امن یجیب» گرفته اند» (ص ۱۴۸)

روزه گرفتن: «تا افتار فقط دو ساعت مانده. دوازده روزش را روزه گرفتیم. دو روز هم پیشواز رفته. تصمیم داشتیم سی روز ماه مبارک را روزه بگیرم» (ص ۱۳۳)

نذر کردن: توجه به خیرات و نذر و نیاز و با اهمیت شمردن آن از جمله اعمال دیندارانه است که در چندین جای داستان بدان اشاره و تأکید شده است. نذر و نیاز های زری در شرایط سخت و دشوار که سر زایمان پسرش، خسرو نذر می کند در شبهای جمعه برای زندانیان نان و خرما ببرد و در تولد دوقلوهایش، مینا و مرجان نیز همان را برای دیوانگان بدهد (ص ۲۰)؛ نشان دهنده احتیاج مبرم او به آسایش و آرامش و پناهگاهی امن از یک سو و اعتقاد به تقدیر و مقدرات از سوی دیگر است. «فردا

شب، شب جمعه است، می دانید که من نذر دارم» (ص ۱۷)، «از من قول گرفت که امروز عصر هر طور شده، جشن فرنگیها بروم. نمی دانم تکلیف نذرم چه می شود.» (ص ۲۱) «دو تا سینی مسی پر و پیمان از نان و خرما با پوششی از سفره قلمکار در انتظار طبق کشها روی لبه حوض جلو عمارت قرار داشت... زری یک هفته می رفت زندان و هفته دیگر می رفت دارالمجانین و همیشه داوطلبی پیدا می شد که برای ثواب به جایی برود» (ص ۳۱)

«مادرش نذر کرده بود، اگر خدا شفایش داد یک دست نقره ببرد برای حرم ابوالفضل العباس.» (ص ۱۵۹)

دعا و نفرین: «دلش مثل سیر و سرکه شروع کرد به جوشیدن. با التماس رو به عمه آورد و گفت: عمه خانم دعا کن، دعایش کن. عمه بلند شد به تپه نگاه کرد و گفت: والله خیر حافظا و هو ارحام الرحیمین و رو به تپه فوت کرد» (ص ۱۴۳)

«...خدا عمرتان بدهد... الهی شکر که زن پسر هیزت نشدم» (ص ۱۵۸)

«رحمت به شیر پاکت» (ص ۲۹۲)

«خدا دیوانشان را بر باد بدهد...» (ص ۵۸)، «آن خدا نیامرز که نمی دانست چطور بچه تربیت کند» (ص ۱۶۵)

قسم خوردن و قسم دادن: اشخاص داستان در برخی از صحنه ها در گفتگوها قسمهای مذهبی یاد می کنند. «والله به خدا» (ص ۸۴)، «اگر راست می گویی قسم حضرت عباس بخور» (ص ۱۱۲) «پسرم را کفن کرده ام اگر قصدم به تو بود.» (ص ۱۶۸)، «تو را به روح یوسف قسم می دهم که گریه نکنی.» (ص ۲۷۳)، «... نه، خدا شاهد است» (ص ۸۷) در این میان قسمهای مذهبی خان کاکا که هیچ نقیدی نسبت به دین ندارد و همواره خلاف دستورات دینی عمل می کند، شخصیت فریبکارانه و دینداری ظاهری او را به نمایش می گذرد. او اصطلاحات دینی را خوب می شناسد و آن را برای فریب دیگران به کار می گیرد: «ابوالقاسم خان از جیبش یک کتاب کوچک در آورد. گذاشت روی میز. چشمهایش را بست و گفت: به این قرآن قسم بخود که...» (ص ۲۴)

«خان کاکا قسم خورد: به خداوندی خدا، به ائمه اطهار، هفت قرآن به میان اگر من حرف اسب را زده باشم.» (ص ۶۰)، «خان کاکا گفت: زن داداش خدا را شاهد می گیرم نمی توانم اشکهای تو را ببینم.» (ص ۶۴)

اذکار و آیات قرآنی: استفاده از آیه های قرآن در داستان توجه نویسنده به مذهب و اهمیت و نقش آن در نزد او حکایت می کند. «عمه خانم آیه منقوش روی کاشی سردر را خواند که: انا فتحنا لک فتحا مبینا» (ص ۱۵۷)

«خدا برای دوستی دل خودش تو را آفریده، فتبارک الله احسن الخالقین» (ص ۱۶۰) «عمه وافورش را کنار منقل گذاشت و گفت: لاله الاالله» (ص ۱۶۹) «ماشاءالله» (ص ۱۷۵)

«مرتضی گفت: ولکم فی القصص حیوت یا اولی الالباب» (ص ۲۹۲)، «استغفرالله» (ص ۲۹۶)

توسل به بزرگان دین: تاسی جستن از بزرگان دینی توسل به ائمه معصومین، هنگام شرایط بحرانی، بروز خطر و مسائل ناگوار بارزترین ویژگی هویت دینی ایرانیان است که در داستان نمود یافته است. «اگر آدم درد دل کند غصه اش کم می شود... علی سر را در چاه می کرد و غصه هایش را به دست آبی می داد که نمی دید... یقین دارم که آب چاهها از شنیدن غصه های علی می خشکیده.» (ص ۷۰)

**۳- اهمیت شهادت:** سخنان عمه خانم در روز تشییع جنازه یوسف، زری را به یاد حضرت زینب می اندازد. (ص ۲۹۲) باز در تشییع جنازه یوسف یکی از لوطیان در خطاب به سرپاسبان که از تشییع جنازه ممانعت می کند می گوید: «... ما قصد آشوب که نداریم، عزای همشهریمان را گرفته ایم. انگار کن انجا کربلا است و روز آشورا است. تو که نمی خواهی شمر باشی.» (ص ۲۹۸) اما، شهادت از مهمترین مضامین دینی در رمان است که بر آن تأکید ویژه شده است. دانشور در رمان «سووشون» با توجهی نمادپردازانه به شهادت امام حسین(ع) و شخصیت آن امام به عنوان سمبل آزادی، انسان دوستی و ایثار و آفریدن شخصیتی داستانی (یوسف) که دارای چنین خصوصیتی

است، هویتی دینی همراه با آزادگی و ایستادگی در برابر هرگونه ظلم، به رمان داده است و با این انتخاب، هویت انسان ایرانی را که در آن دوره، دچار بحران است، جستجو می کند. در پایان داستان وقتی جنازه یوسف را به خانه می آورند خان کاکا می گوید بنویسید به مناسبت درگذشت ... ؛ عمه خانم می گوید بنویسید به مناسبت شهادت ... ملک رستم هم مانند عمه خانم عقیده دارد که باید بنویسید شهادت نه درگذشت. (ص ۲۶۰) بدین ترتیب رمان پس از مرگ یوسف تبدیل به اثری در تجلیل شهادت می شود.

**۴- اشاره به شخصیتها، داستانها و حوادث دینی:** ذکر اسامی شخصیت‌های مذهبی، پیامبران و ائمه شیعه، اشاره به داستانها و حوادث تاریخی و مذهبی از جمله جلوه های دینی و مذهبی دیگر در رمان است که می توان در این بحث بدان اشاره نمود. شخصیت‌هایی مثل امام علی(ع)، امام حسین(ع)، حضرت زینب(ع)، حرم حضرت معصومه(ع) و امام رضا(ع)، حادثه کربلا و عاشورا، شام غریبان امام حسین(ع)، داستانهای تنور زن خولی که بچه های مسلم در آن مخفی شده اند، یحیی تعمید دهنده، حضرت ابراهیم(ع) و نمرود، حضرت ایوب(ع) و داستان حضرت یونس(ع) در شکم ماهی.

**۵- اشاره به اماکن مذهبی و مقدس:** مکانهای مذهبی در داستان جایگاه ویژه و مهمی دارند که در اکثر صحنه های حساس و کلیدی از آنها یاد می شود. این نوع مکانها با اعتقادات و باورهای دینی مردم گره خورده اند و به گونه ای در آیینها و آداب و رسوم مذهبی آنها تبلور می یابند. مهمترین این مکانها عبارت است از: بابا کوهی(ص ۲۶۷، ۱۴۸)، هفت تنان(ص ۲۶۶، ۴۵۴)، شاه چراغ(ص ۲۹۹)، سیبویه(ص ۲۶۱)، کوه مرتاض علی(ص ۲۵۴) به غیر از این مکانها به مکانهای مثل سید میرزا احمد(ص ۱۴۸)، ابو الوفا(ص ۲۵۷)، میرزا سید حاجی غریب و جوان آباد( جمله مکانهای مذهبی و مقدس است، اشاره شده است ص ۳۰۳)

### نتیجه گیری

در این مقاله پس از معرفی و بررسی جنبه های داستانی رمان «سوشون» مهمترین عناصر و مؤلفه های مربوط به بومی گرایی در دو بخش ملیت و دین - مذهب کشف، طبقه بندی و بررسی شده است که نتیجه آن به صورت جدول ذیل ارائه می گردد.

### بررسی رمان «سوشون»

عنوان	مشخصات کلی رمان
نام رمان	سوشون
نام نویسنده	سیمین دانشور
سال انتشار و تعداد چاپ	۱۳۴۸ش. انتشار یافته تا کنون ۱۶ بار تجدید چاپ شده است
تعداد صفحات بخشها	از ۳۰۴ صفحه و ۲۳ قسمت تشکیل شده است
ترجمه به زبانهای دیگر	به هفده زبان خارجی از جمله انگلیسی، روسی، ژاپنی و... ترجمه شده است
موضوع	بررسی عناصر داستانی رمان
	داستان زندگی خانواده ای( زری و یوسف) همراه با شرح مسایل و

قضایای اجتماعی و سیاسی سالهایی که حوادث داستان در آن می گذرد	
نیمه اول دهه‌ی بیست (۱۳۲۲) در هنگامه جنگ جهانی دوم در شهر شیراز و مناطق پرامون آن	زمان/ مکان
درونامه داستان چند لایه است. از یک سو به نقد استعمار غربی در ایران، بیگانه ستیزی و مبارزه جویی و بازیابی هویت ایرانی می پردازد از سوی دیگر مسایل و مشکلات مربوط به زنان در جامعه را بازگو می نماید.	درونامه
طرح رمان حرکت یک خطی است. ترتیب منظم و سببی حوادث بر اساس علت و معلول ساخته شده است. فصول کتاب بدون تداخل و گاه در ارتباط با یکدیگر تنظیم شده است.	طرح و پیرنگ
داستان از تنوع شخصیتها بر خوردار است. یوسف و زری شخصیتهای اصلی داستان و مابقی شخصیتهای فرعی اند. نویسنده در شخصیت پردازی خوب و موفق عمل کرده و توانسته است شخصیتهای زنده و ملموس و واقعی بیافریند. او در خلق شخصیتهای داستانش از افرادی الگو برداری کرده که در زندگی واقعی با آنها زیسته است.	شخصیت پردازی
دانای کل محدود به ذهن زری (شخصیت اصلی)	زاویه دید
در طراحی و آفرینش صحنه دقت و تأملی بسیار شده است. نویسنده فضا و مکان را متناسب با حال و هوای داستان و مؤثر بر رفتار و کردار شخصیت ها ترسیم کرده است. برخی از صحنه های داستان متضمن معنای عمیق و نمادین است. فضای داستان در بر دارنده عناصر اقلیمی و اوضاع سیاسی و اجتماعی حاکم بر شهر شیراز و مردم آن است.	صحنه پردازی
نویسنده برای پیش برد داستان و پرداخت بهتر شخصیت ها از عنصر گفت و گو به خوبی استفاده کرده است. گفتگوهای دو سویه و تک سویه بسیار زیبا خلق شده اند. جواب ها و گفتگو ها بسیار روشن و صریح و متناسب با روحيات شخصیت هاست	گفتگو
رمان جنبه پر رمز و راز و نمادین دارد. آنچه بر نمادین بودن آن می افزاید تلفیق باورهای ایرانی و سنتهای اسلامی است که بازتاب متنوعی به داستان بخشیده است. شخصیتهای داستان هر کدام نماینده یک قشر و طبقه از جامعه است. خانه نمادی از کل ایران، زری نمادی از زنان، یوسف نماینده قشر روشنفکر و... خانه نمادی از کل ایران است و هرچه در آن می گذرد در واقع حوادثی است که بر مردم و جامعه ایرانی می گذرد.	نماد پردازی
بررسی عناصر و مؤلفه های مربوط به بومی گرایی	

<p>۱- بیگانه ستیزی، مخالفت با استعمار خارجی ۲- مبارزه و استادگی در برابر استعمار ۳- توجه به اصالت‌های فرهنگی و ارزش‌های بومی ۴- نقد انفعال مردم و حکومت در برابر بیگانگان ۵- اشاره به جنبه‌های استعمار غرب ۶- الهام و تأثیر از جنبه‌های حماسی و اساطیری ملی: آیین سوگ سیاوش، درخت گیسو، استفاده از نام‌های اساطیری چون رستم، سهراب، سودابه، خسرو، هرمز و... ذکر اسامی شخصیت‌های تاریخی مثل شیخ صنعان و حافظ ۷- گره زدن باورهای ملی و دینی ۸- آداب و رسوم و آیینها: آداب و رسوم مربوط به عزاداری، آداب و رسوم مربوط به مراسم عروسی ۹- باورهای عامیانه و اعتقادات خرافی ۱۰- اشاره به برخی از مظاهر زندگی: خوراکیها و خوردنیها، انواع لباس و پوشش و زیور آلات و ابزار آلات مربوط به خانه و چیدمان وسایل خانه ۱۱- طبقات اجتماعی و مشاغل سنتی مثل رنگرزی، عطاری، علافی، عرق گیری و طیق کشی ۱۲- بافت و موقعیت جغرافیایی محلی و بومی (شهر شیراز): ذکر نام مکان‌های تاریخی (آب انبار، بازار وکیل، ارگ کریم خان، دروازه قرآن، حافظیه)، باغها و مزارع (باغ خلیلی، باغ تخت، باغ رشک بهشت، باغ مسجد وردی و مزارع صیفی کاری، تریاک کاری و گندم کاری) ۱۳- اشاره به حوادث واقعی و تاریخی مربوط به زمان جنگ جهانی دوم در ایران (منطقه فارس): توطئه دشمنان خارجی و دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران، دسیسه‌های عمال انگلیس و خود کامگی مقامات دولتی، خرید آذوقه مردم و فرستادن آن به شوروی یا به شمال آفریقا، قحطی و بیماری‌های واگیردار، داستان مربوط به شکست واحدهای ارتش ایران در ناحیه سمیرم به وسیله دسته‌های مسلح ایلات جنوب ایران، دو برابر شدن نرخ لیره. گرایشهای سیاسی رایج در جامعه آن زمان: گرایش به فاشیسم آلمانی و حرکت‌های ضد فاشیستی. گرایش به آزادی خواهی و مبارزه با استعمار بر پایه اندیشه‌های مارکسیستی. ۱۴- استفاده از اصطلاحات و تعابیر محلی (شیرازی)، استفاده از عناصر زبانی از جمله تشبیه، کنایه، استعاره و ضرب المثله.</p>	<p><b>عناصر بومی - ملی</b></p>
<p>۱- باورهای دینی و اعتقادات مذهبی: اعتقاد به روز قیامت و پاداش اخروی، توکل و تقدیرگرایی ۲- اعمال و رفتارهای دیندارانه: نماز خواندن، روزه گرفتن، قرآن خواندن، رفتن به روضه، خیرات و نذر و نیاز کردن، دعا و نفرین، قسم خوردن و قسم دادن، تأسی جستن از بزرگان دینی و توسل به ائمه معصومین (ع)، انکار و آیات قرآنی ۳- اهمیت شهادت ۴- ذکر اسامی شخصیتها، داستانها و حوادث مذهبی: امام علی (ع)، امام حسین (ع)، حضرت زینب (ع)، حرم حضرت معصومه (ع)، امام رضا (ع)، حادثه کربلا و عاشورا، شام غریبان امام حسین (ع)، داستان تنور زن خولی که بچه‌های مسلم در آن مخفی شده اند، یحی تعمید دهنده، داستان حضرت ابراهیم (ع) و نمرود، داستان حضرت ایوب (ع) حضرت یونس (ع) در شکم ماه ۵- مکانهای مذهبی</p>	<p><b>عناصر بومی - دینی</b></p>

و مقدس: بابا کوهی، هفت تنان، شاه چراغ، سیبویه، کوه مرتاض علی، میرزا سید حاجی غریب و جوان آباد	
--	--

## منابع

- آتش سودا، محمد علی: دیگر دبیسی زن و اسطوره از زمان «سوشون» تا داستان مار و مرد، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ش ۸۴ مهر ۱۳۸۳
- اربابی، عیسی: چهار سرو افسانه، چاپ اول، تهران، نشر اوحدی ۱۳۷۸
- پین، مایکل: اندیشه انتقادی، ترجمه پیام یزدانجو، چاپ اول، تهران، نشر مرکز
- بزرگ علوی: حماسه ایستادگی، به کوشش علی دهباشی، بر ساحل جزیره سرگردانی، چاپ اول، تهران، ۵- انتشارات سخن ۱۳۸۳
- بروجرودی، مهرزاد: روشنفکران ایران و غرب، ترجمه: جمشید شیرازی، چاپ سوم، تهران، نشر فرزاد ۱۳۷۸
- دانشور، سیمین: سوشون، چاپ پانزدهم، تهران، خوارزمی ۱۳۸۰
- ..... شناخت و تحسین هنر، چاپ اول، تهران، پیشرو ۱۳۷۵
- دکمیسراف: سیمین دانشور و «سوشون» به کوشش علی دهباشی، بر ساحل جزیره سرگردانی، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن ۱۳۸۳
- دستغیب، عبد العلی: سعی کن زودتر بزرگ شوی: درباره رمان «سوشون» سیمین دانشور، ادبیات داستانی، ش ۱۷، اسفند ۱۳۷۴
- رستگار فسایی، منصور: فرهنگ نام های شاهنامه، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ۱۳۷۹
- سرمشقی، فاطمه: پایان نامه رویکرد جامعه شناختی و فمینیستی در تحلیل سوشون، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ۱۳۸۵
- شکیبی ممتاز، نسرين: جایگاه سوشون در اساطیر، پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی، دوره جدید، ش ۱ بهار ۱۳۸۹
- صدیقی، علی رضا: بررسی زمینه‌ها، عوامل و عناصر بومی‌گرایی در ادبیات داستانی از ۱۳۲۰-۱۳۵۷، طرح انجام گرفته در پژوهشگاه علوم انسانی و اجتماعی، جهاد دانشگاهی ۱۳۸۷
- عمرانی، آریا: بومی گرایی غرب و گفتمانهای روشنفکر ایرانی، کیهان فرهنگی، آبان ۸۰، ش ۱۸۱
- عسگری، عسگر: نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی، چاپ اول، تهران، نشر و پژوهش فرزاد، ۱۳۸۷
- غلامی، تیمور: سیمای سیمین اهل قلم، به کوشش علی دهباشی، بر ساحل جزیره سرگردانی، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن ۱۳۸۳
- قانون پرور، محمد رضا: در آینه ایران: تصویر غرب و غربیها در استان ایرانی، چاپ اول، تهران، فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۳
- قبادی، حسینعلی: تحلیل درونمایه های «سوشون» از نظر مکتبهای ادبی و گفتمانهای اجتماعی، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش سوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۳
- قبادی، ح، آفاکل زاده، ف، دسپ س.ع: تحلیل گفتمان غالب در رمان «سوشون» سیمین دانشور، فصلنامه نقد ادبی، ش ۲، ش ۶ تابستان ۱۳۸۸
- گرجی، مصطفی، بررسی زمینه ها، عوامل و عناصر بوم گرایی در ادبیات منثور از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰، طرح انجام گرفته در پژوهشگاه علوم انسانی و اجتماعی، جهاد دانشگاهی، مرداد ۱۳۸۶

- گلشیری، هوشنگ: جدال نقش با نقاش، چاپ اول، تهران، انتشارات نیلوفر ۱۳۷۴
- مختاری اصفهانی، رضا: محمدی، ایرج: از غرب گرایبی تا بومی گرایبی، فصلنامه دولت اسلامی، س، اول، ش، ۲، بهار ۱۳۷۸
- میرعابدینی، حسن: صد سال داستان نویسی ایران، چاپ چهارم، تهران، نشر چشمه ۱۳۸۳
- میلانی، فرزانه: پای صحبت سیمین دانشور، به کوشش علی دهباشی، برساحل جزیره سرگردانی، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن ۱۳۸۳
- یاد جلال آل احمد در گفتگو با سیمین دانشور، مجله کیهان فرهنگی، ش ۶، س چهارم ۱۳۶۰